

نگاهی نو به ساخت موصولی در زبان فارسی از دریچه دستور شناختی

سحر بهرامی خورشید^۱ (دانشگاه تربیت مدرس)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۳/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۴

چکیده^۲: از میان ساخت‌های متعدد چندبندی در زبان فارسی، در این پژوهش ساخت موصولی در چارچوب انگاره دستور شناختی مورد مطالعه قرار گرفته است. بند موصولی در زبان فارسی ساختاری ترکیبی دارد که متشکل از سه ساختار مؤلفه‌ای (گروه اسمی - حرف ربط «که» - بند موصولی) است. در قالب انگاره دستور شناختی این ساخت را می‌توان واحدی زبانی در نظر گرفت که در آن قطب واجی با قطب معنایی رابطه‌ای نمادین دارد. در این پژوهش، ساخت موصولی زبان فارسی در قالب دو پرسش مورد بررسی قرار گرفت: (۱) چگونگی سازه‌بندی این ساخت‌ها؛ و (۲) انواع وابستگی در بند موصولی و چگونگی تبیین آن. برای پاسخگویی به این پرسش‌ها، ابتدا آن مفاهیم و ابزارهای نظری دستور شناختی که در پاسخ به این پرسش‌ها کارآمد هستند، معرفی شد و سپس ساخت موصولی زبان فارسی در چارچوب این دو پرسش بررسی شد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد از میان عوامل مؤثر در شکل‌گیری یک ساخت، دو عامل انطباق و نمابرداری نقش بسزایی در مفهوم‌سازی ساخت موصولی دارند. ماهیت وابسته بند موصولی نیز به‌کمک نمابرداری و جهت‌گسترش در این ساخت مشخص می‌شود. رابطه بین بند پایه و پیرو در این ساخت از نوع «هسته - توصیف‌کننده» است، که در آن بند پایه هسته و بند پیرو

1. sahbahrami@modares.ac.ir

۲. این مقاله برگرفته از طرحی است که با حمایت مادی و معنوی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، طی قرارداد شماره ۱۰۴۶۸/۱۰/۱۰۴۶۸/م، مورخ ۱۳۹۴/۱۱/۳، به اجرا درآمده، و حاصل طرح در قالب کتاب دستور شناختی: مبانی نظری و کاربردی آن در زبان فارسی به چاپ رسیده است.

توصیف‌کننده است. رابطه دیگری نیز در این ساخت وجود دارد و آن رابطه «هسته - متمم» است، این رابطه بین گروه اسمی و بند موصولی توصیف‌کننده آن است.

کلیدواژه‌ها: ساخت موصولی، دستور شناختی، انطباق، نامبرداری، خودایستایی مفهومی، وابستگی مفهومی.

۱ مقدمه

اگرچه جمله‌ها اغلب مشتمل بر یک بند^۱ زمان‌دار واحد هستند اما همه زبان‌ها از ساخت‌های دیگری نیز بهره می‌برند که در آن شاهد عبارات‌های چندبندی^۲ (مرکب) هستیم. معمولاً در دستور سنتی، یک مرزبندی مشخص بین جمله‌های مرکب وجود دارد: جمله‌های همپایه^۳ و انواع مختلف جمله‌های وابسته (پیرو).

(۱) او شب‌ها درس می‌خواند و روزها در کارگاه پدرش کار می‌کند.

(۲) الف بسته‌ای که [دیروز پست کردم] الان رسیده است.

(ب) انتظار داشتم که [نتیجه خیلی بهتری بگیری].

(پ) زودتر واقعیت را بگو [قبل از آنکه خیلی دیر شود].

جمله (۱) نمونه‌ای از یک جمله مرکب همپایه است. جمله‌های (۲) به ترتیب جمله موصولی^۴، جمله متممی و جمله قیدی هستند. بندهای موصولی یک هسته اسمی را توصیف می‌کنند. در جمله (الف) دیروز پست کردم «بسته» را توصیف می‌کند. بندهای متممی در نقش یک مشارک^۵ بندی ظاهر می‌شوند، بنابراین در جمله (ب)، «نتیجه خیلی بهتری بگیری» مفعول مستقیم فعل [انتظارداشتن] است. بندهای قیدی همانند سایر قیده‌ها یک عبارت رابطه‌ای را توصیف می‌کنند.

اما، واقعیت آن است که این طبقه بندی خیلی ساده‌تر و پیش پا افتاده‌تر از ماهیت پیچیده ساخت‌های چندبندی است. تا آنجا که موضع لنگر^۶ در مورد جمله‌های وابسته (پیرو) در طی این سال‌ها که از ظهور دستور شناختی^۷ می‌گذرد، نسبتاً ثابت باقی مانده است. او (۱۹۹۱: ۴۱۹ و ۲۰۰۹: ۳۲۷) می‌گوید:

«به‌رغم اینکه مفاهیمی نظیر همپایگی، وابستگی، بند موصولی، یا بند متممی مفاهیمی پرکاربرد و آشنا در زبان هستند اما لزوماً به مفهومی مشخص، تعریف‌شده و کاملاً قابل درک اشاره ندارند. او بر این باور است که بعید است بتوان یک طبقه‌بندی واحد و جامع ارائه داد که در آن تنوع ساخت‌های چندبندی لحاظ شود؛ ساخت‌هایی که به‌رغم تنوع و تفاوت، شباهت‌های زیادی هم باهم دارند. بنابراین، به اعتقاد

1. clause

2. multiclausal

3. coordination

4. relative clause

5. Participant

6. R. W. Langacker

7. Cognitive Grammar

او، بهترین سازوکار آن است که عوامل تأثیرگذار در هریک از این ساخت‌ها را به‌طور مجزا و مستقل از دیگری مورد بررسی قرار دهیم».

به‌همین دلیل است که در این پژوهش، از میان انواع ساخت‌های چندبندی، تنها بر ساخت موصولی محدودکننده^۱ متمرکز می‌شویم و البته این را هم در نظر داریم که یک ساخت مشخص چندبندی مجموعه‌ای از ویژگی‌هاست که هریک از این ویژگی‌ها را می‌توان در ساخت‌های چندبندی دیگر هم یافت.

در زبان‌ها معمولاً به تمایز دو نوع بند موصولی اشاره می‌شود: بند موصولی محدودکننده و بند موصولی غیر محدودکننده^۲. به جمله‌های زیر توجه کنید:

(۳) کسانی که [سهام عدالت ندارند]، می‌توانند ثبت نام کنند.

(۴) رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی، که [لازمه زندگی شهرنشینی است]، نیاز به آموزش وسیع شهروندان دارد.

جمله (۳) دارای یک بند موصولی محدودکننده است، به‌دنبال گروه اسمی، در آغاز جمله، تکواژ «سی» به‌کار رفته و در پایان آن نیز مکث ظاهر شده است، حال آنکه در جمله (۴) که دارای بند موصولی از نوع غیر محدودکننده است، «سی» در پایان گروه اسمی ظاهر نشده و در ابتدا و پایان بند وابسته موصولی، مکث دیده می‌شود. از دیگر تمایزات این دو، آن است که بند موصولی در جمله (۴) را به‌راحتی می‌توان حذف کرد، بدون اینکه خللی به معنای جمله وارد شود؛ حال آنکه حذف بند موصولی از جمله (۳) سبب غیردستوری شدن جمله می‌شود.

با توجه به ماهیت وابستگی بندهای موصولی محدودکننده، می‌توان این بندها را سرنمون^۳ بند موصولی در زبان قلمداد کرد. ساخت موصولی (محدودکننده یا غیر محدودکننده) همواره متشکل از دو بند است که در آن ارتباط بین دو بند در حقیقت، انطباقی^۴ است بین مصداق گروه اسمی و مشارکی در بند موصولی. این مشارک اغلب محور^۵ نامیده می‌شود که دارای نقشی معنایی، هم در بند پایه و هم در بند موصولی، است. محور، نقش دستوری مشخصی درون بند موصولی دارد. محورهای موصولی به‌شيوه‌های گوناگونی رمزگذاری می‌شوند. در زبان فارسی محور در بند موصولی، یا رمزگذاری نمی‌شود، یا به‌کمک یک ضمیر شخصی یا واژه‌بست^۶ ضمیری نشان داده می‌شود. در جمله «بسته‌ای که [دیروز پست کردم]، امروز رسیده است» محور رمزگذاری نشده است، ولی به‌راحتی از طریق انطباق با آن گروه اسمی که نقش فاعل بند پایه را دارد، تشخیص داده می‌شود. اما در جمله «مردی که [دیروز او را دیدیم]، خیلی زود جلسه را ترک کرد»، یک ضمیر شخصی در جایگاه معمول خود در بند موصولی قرار گرفته است. البته در برخی زبان‌ها مانند انگلیسی حالت سومی نیز وجود دارد که در آنها ضمیری

1. restrictive

2. non-restrictive

3. prototype

4. correspondence

5. pivot

6. clitic

موصولی، نظیر *who* یا *which*، اغلب در جایگاه آغاز بند موصولی قرار می‌گیرد. (لنگکر، ۲۰۱۳/۲۰۰۸: ۴۲۶).

در این پژوهش، صرفاً بر ساخت‌های موصولی نظیر آنچه در مثال (۲- الف) ملاحظه می‌کنید، و سرنمون ساخت موصولی تلقی می‌شود، متمرکز می‌شویم و در آن به بررسی و تحلیل دو پرسش مرتبط با این ساخت‌ها در قالب انگاره دستور شناختی می‌پردازیم: (۱) با توجه به سازوکارهای دستور شناختی ساخت موصولی چگونه سازه‌بندی^۱ می‌شود؟ (۲) انواع وابستگی در ساخت موصولی کدام است و دستور شناختی چگونه این وابستگی را تبیین می‌کند؟ با پاسخ به این پرسش‌ها هدف دیگری را نیز دنبال می‌کنیم و آن معرفی برخی ابزارهای نظری دستور شناختی است که تاکنون کمتر در آثار و پژوهش‌های فارسی به کار گرفته شده است. این مقاله در پنج بخش دیگر تنظیم شده است: علاوه بر مقدمه، در بخش دوم به پیشینه پژوهش در زبان فارسی اشاره می‌کنیم، بخش سوم، به عنوان چارچوب نظری پژوهش، نگاهی مختصر به دستور شناختی دارد، در دو بخش چهارم و پنجم، دو پرسش اصلی پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد. بخش پایانی نیز طبیعتاً به نتیجه‌گیری اختصاص می‌یابد.

۲ پیشینه پژوهش

تاکنون وجوه مختلف ساخت موصولی زبان فارسی توسط زبان‌شناسان و دستورنویسان متعددی مورد بررسی قرار گرفته است. برخی از این پژوهش‌ها مطالعاتی صرفاً توصیفی است که در آن به ویژگی‌های بندهای موصولی پرداخته می‌شود؛ و تعداد کمتری نیز در قالب نظریه‌های زبان‌شناختی نظیر، نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی^۲ (عرب‌نژاد ۱۳۷۹) یا دستور نقش و ارجاع^۳ (حق‌بین و اسدی ۱۳۹۴)، به بررسی این ساخت‌ها پرداخته‌اند. با توجه به آنچه در آثار متعدد (شفایی، ۱۳۶۳؛ صفوی ۱۳۷۱؛ خرمایی، ۱۳۷۳؛ البرزی ورکی، ۱۳۷۹؛ عرب‌نژاد ۱۳۷۹؛ غلامعلی‌زاده، ۱۳۸۰؛ مشکوة‌الدینی، ۱۳۸۶؛ راسخ‌مهند و همکاران، ۱۳۹۱؛ بهرامی، ۱۳۹۳؛ و محمودی، ۱۳۹۴) آمده است، می‌توان گفت بند موصولی در زبان فارسی بند وابسته‌ای است که همواره به دنبال یک عبارت اسمی به کار می‌رود و در ابتدای آن همواره حرف ربط «که» ظاهر می‌شود. از میان آثاری که به بررسی ویژگی‌های صوری انواع بندهای موصولی پرداخته‌اند، اثر صفوی (۱۳۷۱) و غلامعلی‌زاده (۱۳۸۰) جامعیت بیشتری دارد.

غلامعلی‌زاده (۱۳۸۰) اشاره می‌کند که گاه جمله‌ای می‌تواند به عنوان یکی از سازه‌های جمله دیگر که آن را جمله «فراگیرنده» می‌نامیم، عمل کند و درون آن نقشی نحوی ایفا کند. او چنین ساختی را

1. constituency
2. Government and Binding Theory (GBT)
3. Role and Reference Grammar

ساخت «ناهمپایه» می‌نامند. او بند موصولی را بند وابسته‌ای می‌داند که به منزله وابسته پسین گروه اسمی ظاهر می‌شود و آن را توصیف می‌کند. آن گروه اسمی که دارای بند موصولی است، گروه اسمی ناهمپایه نامیده می‌شود و می‌تواند در همه جایگاه‌هایی که اسم ظاهر می‌شود پدیدار شود. همچون بسیاری از پژوهشگران دیگر، او نیز به تمایز دو نوع بند موصولی محدودکننده و غیر محدودکننده اشاره کرده است. دو بند موصولی محدودکننده (توصیفی) و غیر محدودکننده (توضیحی)، علاوه بر اینکه تمایز معنایی دارند، به لحاظ صوری نیز از یکدیگر متفاوت‌اند: در پایان هسته بند موصولی توصیفی تکواژ «سی» دیده می‌شود، در حالی که در پایان بند موصولی توضیحی مکث وجود دارد که در نوشتار با ویرگول نشان داده می‌شود. حضور بند محدودکننده در جمله به منظور مشخص کردن حدود مفهوم و گستره حوزه معنایی اسم مورد توصیف لازم است، و حذف آن جمله را از لحاظ معنایی ناقص و بی‌مفهوم می‌سازد. وی (۱۳۸۰) تأکید می‌کند که به‌رغم این تفاوت، در نمودار درختی، هر دو به یک شکل ظاهر می‌شوند و تنها حضور تکواژ «سی» در پایان اسم مورد توصیف بند موصولی محدودکننده است که آن را از بند غیر محدودکننده متمایز می‌سازد. غلامعلی زاده به تفاوت بند موصولی و متممی نیز می‌پردازد و اشاره می‌کند که این بند نیز همچون بند موصولی پس از اسم ظاهر می‌شود و برخلاف بند موصولی، نه یک بند توصیف‌کننده، که یک متمم است.

محمودی (۱۳۹۲) به بررسی نحوی بندهای موصولی در چارچوب برنامه کمینه‌گرا می‌پردازد. او ساخت موصولی را گروه حرف تعریف (DP)، متشکل از هسته و بند، می‌داند که یک سازه نحوی را شکل می‌دهد. جایگاه اشتقاق پایه ساخت‌های موصولی قبل از فعل است که توسط فرایندهای حرکت گروه اسمی و حرکت بند به جایگاه پس از فعل افزوده می‌شود. وی ساخت موصولی را مشتمل بر سه نوع توصیفی، توضیحی و آزاد می‌داند. محمودی (۱۳۹۴) در پژوهشی دیگر اشاره می‌کند که تفاوت رفتار نحوی که بندهای موصولی توضیحی و بدل در فارسی براساس خوانش معنایی خود در هر جمله نشان می‌دهند، توجیه نحوی دارد و این تفاوت ناشی از محل استقرار فرافکن متمم‌نما و گروه حرف تعریف در میان سایر فرافکن‌های نقشی جمله است.

موضوع مورد مطالعه آزموده و عموزاده (۱۳۹۶) آن است که چرا اسم‌های معرفه که به‌طور معمول توسط بند موصولی غیر تحدیدی [غیر محدودکننده] توضیح داده می‌شوند، در مواردی با بند موصولی تحدیدی [محدودکننده] همراه می‌شوند و برعکس؛ و چرا بندهای توضیحی که معمولاً همراه با اسم‌های معرفه کاربرد دارند، گاه با اسم نکره به‌کار می‌روند؟ ایشان در چارچوب دستور کلام نشان داده‌اند که کاربرد متنوع بند موصولی، حاصل عضوگیری آن در سطوح مختلف دستور کلام است. عضوگیری، به‌عنوان یک فرایند آنی میان دستور جمله و دستور معترضه^۱، مسئول

1. Thetical Grammar

کاربردهای متنوع یا جایگزینی بندهای موصولی است که گوینده برای برآورده کردن اهداف ارتباطی خود از آن بهره می‌برد.

راسخ‌مهند و همکاران (۱۳۹۱) به بررسی دلایل نقشی خروج بند موصولی در زبان فارسی می‌پردازند. به اعتقاد ایشان، از آنجا که خروج یا عدم خروج بند موصولی معمولاً به جمله‌های دستوری می‌انجامد، نمی‌توان دلایل نحوی را در این امر دخیل دانست و باید در جستجوی دلایل نقشی بود. به همین دلیل، ایشان چهار عامل طول بند موصولی، نوع فعل بند اصلی، وضعیت اطلاعی فعل و هسته بند اصلی و وضعیت معرفگی هسته بند موصولی را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که این عوامل به یک نسبت در خروج بند تأثیر ندارند و مهم‌ترین تأثیر را طول بند موصولی و نسبت آن با طول گروه فعلی بند اصلی دارد. براساس این پژوهش پیکره‌بنیاد، ایشان به این نتیجه می‌رسند که عوامل وزن دستوری، نوع فعل و معرفگی به ترتیب بیشترین تأثیر را بر خروج بند موصولی دارند و ساخت اطلاعی نیز در این پدیده بی‌تأثیر نیست، هرچند تأثیر آن در ترکیب با نوع فعل خود را نشان می‌دهد.

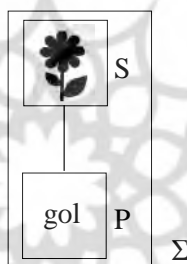
حقیق‌بین و اسدی (۱۳۹۴) با بررسی داده‌هایی از گونه نوشتاری زبان فارسی، به بررسی بند موصولی زبان فارسی در چارچوب نظریه نقش و ارجاع پرداخته‌اند. در تحلیل آنها بند موصولی گروه اسمی پیچیده‌ای در نظر گرفته شده است که، در ساختار لایه‌ای آن، بند پیرو یا توصیفگر به‌عنوان عنصر پیرامونی در نظر گرفته می‌شود. این عنصر پیرامونی در بندهای موصولی محدودکننده، افزوده هسته اسمی و در بندهای موصولی غیرمحدودکننده، افزوده گروه اسمی است. با توجه به اینکه بندهای موصولی هسته اسمی را توصیف می‌کنند، بازنمایی معنایی‌شان مانند صفت است.

همان‌طور که مرور این آثار نشان می‌دهد، در اکثر آنها بر جنبه‌های ساختاری ساخت موصولی تأکید شده و چگونگی مفهوم‌سازی و سازه‌بندی این ساخت و همچنین ارتباط موجود بین دو بند کمتر از منظر معنایی مورد توجه قرار گرفته است.

۳ چارچوب نظری

همان‌طور که از عنوان مقاله پیداست، این پژوهش تحلیلی است در قالب انگاره «دستور شناختی» که توسط لنگکر معرفی شده است. آنچه در این انگاره «دستور» تلقی می‌شود، بازنمایی روان‌شناختی نظام زبانی بشر است که طبیعتاً با توجه به جایگاه آن در ذهن، ماهیتی درونی دارد. از این منظر، دستور یک زبان توانایی‌های زبانی ویژه‌ای (ذهنی، ادراکی، و فیزیکی) است که محصول آن لزوماً یک پدیده روان‌شناختی خودایستا با حد و مرزی مشخص نیست، بلکه دستور

آن جنبه از نظام شناختی بشر است که در آن واحدهای زبانی نهادینه شده^۱ جای گرفته است. درحقیقت، در این نگرش، دستور زبان همچون انباره‌ای ساختارمند از واحدهای زبانی قراردادی^۲ تلقی می‌شود (لنگر، ۱۹۸۷: ۵۷). دستور شناختی درحقیقت یک بازنگری بنیادین به ماهیت معنای زبانی است. انگاره لنگر را باید یک رویکرد حقیقتاً کمینه‌گرا تلقی کرد؛ چراکه به اعتقاد او تنها با قائل شدن به سه عنصر می‌توان زبان را توصیف کرد: (۱) ساختار واجی که عبارت است از بازنمایی بارز یک عبارت (نوشتاری، گفتاری یا اشاره‌ای)؛ (۲) ساختار معنایی (معنای کاربردشناختی، موقعیتی و دانش‌نامه‌ای^۳)؛ و (۳) رابطه نمادین بین (۱) و (۲). با این وصف، یکی از ساده‌ترین انواع واحدهای نمادین تکواژها هستند: تکواژ «ها» برای فارسی‌زبانان به‌طور خودکار مفهوم جمع (بیش از یک) را تداعی می‌کند. واژه‌های ساده نیز چنین وضعیتی دارند، به‌عنوان مثال، به بازنمایی واحد نمادین «گل» در زبان فارسی توجه کنید:



شکل ۱. واحد نمادین ساده

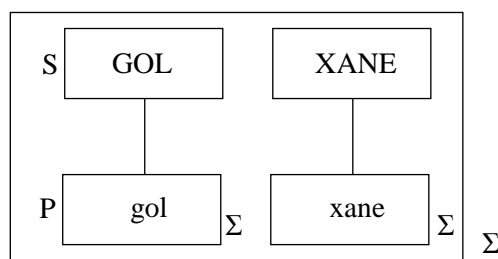
فارسی‌زبانان با شنیدن زنجیره واجی [gol]^۴ مفهومی که از این پدیده در ذهن آنها وجود دارد و در اینجا آن را با [GOL] نشان می‌دهیم، را تداعی می‌کنند و بالعکس. به‌همین ترتیب واحدهای نمادین پیچیده‌تر واجی یا معنایی دیگر نیز می‌توانند تداعی‌کننده جفت مقابل خود باشند. هم‌اکنون که ترتیب واجی «گلخانه» [golxane] را در اینجا می‌بینید، به‌طور کاملاً خودکار، فضایی در ذهن شما تداعی می‌شود که محل پرورش و نگهداری «گل» است و در اینجا آن را به‌صورت [GOLXANE] نشان می‌دهیم.

1. established

2. structured inventory of conventional linguistic units

3. encyclopedic

۴. با توجه به سنتی قراردادی در زبان‌شناسی، در این مقاله واحدهای واجی با حروف کوچک انگلیسی آوانگاری شده‌اند، و واحدهای معنایی با حروف بزرگ انگلیسی نشان داده شده‌اند.



شکل ۲. واحد نمادین غیرساده

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید و در شکل‌های فوق به‌وضوح نشان داده شده است، هر واحد نمادین (Σ) (چه ساده^۱ و چه غیرساده^۲) از کنار هم‌گذاریدن دست‌کم سه چیز دیگر به‌دست می‌آید: (۱) واحد واجی (P); (۲) واحد معنایی (S); و (۳) رابطه‌نمادین بین این دو. از همین روست که در انگاره‌دستور شناختی به واحدهای نمادین اصطلاحاً «هم‌گذاری نمادین»^۳ اطلاق می‌شود.

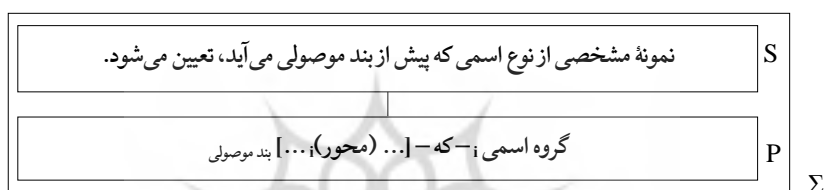
با این وصف، حال می‌توانیم به مفهوم «ساخت»^۴ در انگاره‌دستور شناختی بپردازیم. ساخت در زبان‌شناسی نوین واژه‌ای پرسامد است، تا آنجا که ویژگی مشترک همه رویکردهای شناختی به دستور، آن است که همه این انگاره‌ها «ساخت» را مبنای تحلیل و ارائه انگاره نظری خود قلمداد می‌کنند، البته در هر کدام مفهوم «ساخت» تفاوت ظریفی با انگاره دیگر دارد. ما در اینجا فقط به این مفهوم در چارچوب دستور شناختی می‌پردازیم. لنگکر (۲۰۰۹: ۱۰) در تعریفی ساده «ساخت را هم‌گذاری ساختارهای نمادین می‌داند». تا اینجا این مفهوم از ساخت با مفهوم آن در سایر رویکردهای شناختی به دستور، همسان است. می‌دانیم که دستور متشکل از هم‌نشینی تکواژها و عبارت‌های زبانی است که به‌طور پیوسته کنار هم قرار می‌گیرند و هم‌گذاری‌های نمادین بزرگتری را پدید می‌آورند. بنابراین، لنگکر تمایز ظریفی بین «ساخت» از نظرگاه دستور شناختی و «ساخت» از منظر سایر رویکردهای شناختی نسبت به دستور قائل می‌شود. او سرنمون ساخت [دستوری] را هم‌نشینی دست‌کم دو ساختار نمادین می‌داند (همان). به عبارت دیگر، «ساخت» در دستور شناختی ماهیتی ترکیبی^۵ دارد که در آن دو ساختار مؤلفه‌ای^۶ با هم تلفیق می‌شوند و ساختار نمادین ترکیبی را پدید می‌آورند^۷. بنابراین، «گلخانه» ساختاری ترکیبی (ساخت) است که حاصل کنار هم‌آیی دو ساختار مؤلفه‌ای «گل» و «خانه» است. حال، باید دید که آیا می‌توان ساخت موصولی زبان فارسی را نیز واحدی نمادین قلمداد کرد.

- | | | |
|-----------------|------------------------|------------------------|
| 1. simplex | 2. complex | 3. symbolic assembly |
| 4. construction | 5. composite structure | 6. component structure |

۷. لنگکر (۲۰۰۹: ۱۶-۱۷) با اتخاذ تصمیمی اصطلاح‌شناختی تکواژی ساده نظیر «ها» و نیز واحدهای نمادین بزرگتر از دو

ساختار نمادین را هم «ساخت» تلقی می‌کند؛ با این تفاوت که از منظر او، ساخت‌هایی با کمتر از دو ساختار مؤلفه‌ای یا بیشتر «ساخت غیرسرنمون» در نظر گرفته می‌شوند.

همان‌طور که پیش از این گفتیم و با توجه به آنچه از بررسی داده‌های زبان فارسی برمی‌آید، ساخت‌های موصولی در زبان فارسی، سه ساختار مؤلفه‌ای دارند: عبارت اسمی، حرف ربط «که» و بند موصولی. نقش اصلی بند موصولی آن است که به ما کمک می‌کند تا نمونه مشخصی از آن نوع اسم را تشخیص دهیم. این دو، از طریق انطباق بین گروه اسمی و مشارکان طرحواره‌ای^۱ بند موصولی، باهم ترکیب می‌شوند. در زبان فارسی، حرف ربط «که» همواره در ابتدای بند موصولی ظاهر می‌شود و یک رابطه طرحواره‌ای را نماینداری می‌کند. به این ترتیب، می‌توان طرحواره زیر را برای بند موصولی محدودکننده در زبان فارسی در نظر گرفت. با این وصف، می‌توان گفت در انگاره مورد نظر ما ساخت موصولی، یک هم‌گذاری نمادین است^۲ که می‌توان آن را در قالب شکل زیر نشان داد:



شکل ۳. بند موصولی به‌مثابه واحدی نمادین

۱-۳ برجستگی^۳

در انگاره دستور شناختی معمولاً بر دو نوع برجستگی تأکید می‌شود: الف) نماینداری^۴ و ب) دوگانه تحول‌پذیر^۵ و خاستگاه^۶. بخشی از معنا در انگاره شناختی، حاصل انتخاب بخشی از محتوای مفهومی است. اجازه دهید این ادعا را با مثالی مرسوم در زبان‌شناسی شناختی بررسی کنیم. اگر از شما بپرسند وتر چیست؛ چه می‌گویید؟ احتمالاً پاسخ شما تعریفی کم‌وبیش شبیه این تعریف است: «در یک مثلث قائم‌الزاویه، وتر بلندترین ضلع مثلث است که روبروی زاویه قائمه قرار دارد». این تعریف دو بخش اصلی دارد: ۱) وجود مثلث قائم‌الزاویه؛ ۲) وجود ضلعی از مثلث که وتر نامیده می‌شود. قطعاً اگر مثلث قائم‌الزاویه را نمی‌شناختید، ذهنیتی هم از وتر نداشتید. در انگاره دستور شناختی، به مفاهیمی نظیر مثلث قائم‌الزاویه در مثال مورد نظر ما که «در صحنه^۷» قرار می‌گیرد اصطلاحاً پایه^۸ گفته می‌شود. حال، در این بخش «در صحنه» توجه ما فقط به

1. schematic

۲. در این طرحواره، انطباق دو سازه با هم‌نمایگی (co-index) نشان داده شده است.

3. prominence

4. profiling

5. trajector (tr)

6. landmark (lm)

7. on stage

8. base

زیربخش خاصی از آن معطوف شده است که اصطلاحاً نما^۱ نامیده می‌شود. به بیانی آشناتر، نما مصداق مفهومی یک عبارت زبانی است: وتر بخشی از مثلث قائم‌الزاویه است که در کانون توجه ما به عنوان مفهوم‌ساز^۲ قرار گرفته است. تمایز بین پایه و نما در شکل زیر نشان داده شده است (به خاطر داشته باشید که در انگاره شناختی نما با خطوط پررنگ نشان داده می‌شود):



شکل ۴. تمایز پایه و نما

یکی دیگر از مفاهیمی که در زبان‌شناسی شناختی کاربردی گسترده دارد، دوگانه تحول‌پذیر و خاستگاه است. این دو اصطلاحاتی رایج در دستور شناختی هستند که در آثار متعدد لنگکر (به‌ویژه ۱۹۸۷) به‌کار گرفته شده‌اند، و بعدها به‌طور گسترده‌ای در معنی‌شناسی شناختی، توسط زبان‌شناسانی همچون لیکاف^۳ و جانسون^۴، مورد استفاده قرار گرفتند. دوگانه متحرک و مکان‌نما در انگاره لنگکر در واقع همان دوگانه پیکر و زمینه در روان‌شناسی گشتالت است که به‌طور گسترده در آراء تالمی^۵ (۱۹۸۳)، ۱۹۸۸ و ۲۰۰۰) به‌کار رفته است، البته دو مفهوم متحرک و مکان‌نما در دستور شناختی کاربرد وسیع‌تری دارند. اولین و مهم‌ترین نکته‌ای که پیش از پرداختن به این دو مفهوم باید در نظر داشت، آن است که اصطلاحات تحول‌پذیر و خاستگاه زمانی به‌کار گرفته می‌شوند که مفهوم‌ساز یک رابطه را نمابرداری کند. همیشه در یک رابطه میزان برجستگی مشارکان متغیر است: برجسته‌ترین مشارک که کانون اولیه توجه ماست، تحول‌پذیر نامیده می‌شود که از این پس با *tr* نشان داده می‌شود. مشارک دیگر که در مقایسه با تحول‌پذیر برجستگی کمتری دارد، خاستگاه است که آن را با علامت *lm* نشان خواهیم داد. خاستگاه در یک رابطه نمابرداری شده کانون ثانویه توجه است (لنگکر، ۲۰۱۳/۲۰۰۸: ۷۰ و یونگر^۶ و اشمید^۷، ۲۰۰۶: ۱۶۳-۱۶۴). تفاوت در میزان برجستگی مشارکان یک رابطه آنجا اهمیت می‌یابد که می‌بینیم بسیاری از عبارت‌های زبانی پایه مفهومی یکسانی دارند، و موقعیت یکسانی را نمابرداری می‌کنند اما تمایز معنایی دارند؛ این تمایز معنایی حاصل تفاوت در تحول‌پذیر و خاستگاه

1. profile

4. M. Johnson

7. H. J. Schmid

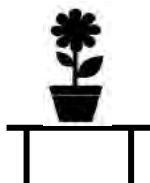
2. conceptualizer

5. L. Talmy

3. G. Lakoff

6. F. Ungerer

آن‌هاست. اجازه دهید تمایز این دو مفهوم را با ذکر مثالی نشان دهیم. به شکل زیر نگاه کنید و صحنه‌ای را که می‌بینید، توصیف کنید:



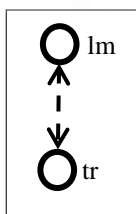
شکل ۵

در توصیف این صحنه می‌توان دو عبارت زیر را به کار برد:

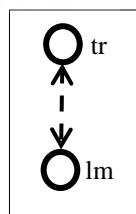
(۵) الف) گلدان روی میز

ب) میز زیر گلدان

هر دو عبارت (الف) و (ب) به موقعیت یکسانی اشاره دارند، پایه مفهومی هر دو عبارت یکسان است: هر دو نشانگر وجود رابطه‌ای عمودی بین دو چیز است. مشارکان موجود در «گلدان روی میز» همان مشارکان عبارت «میز زیر گلدان» است. پس، چه چیز سبب تمایز معنایی دو عبارت فوق شده است؟ تفاوت معنایی این دو عبارت حاصل تفاوت در میزان برجستگی مشارکان موجود در رابطه است: وقتی عبارت (الف) را به کار می‌برید، مکان گلدان (مشارک بالایی) را برجسته کرده‌اید، و هنگامی که عبارت (ب) را برای توصیف این صحنه بیان می‌کنید، مکان میز (مشارک پایینی) را برجسته می‌سازید. در واقع، در عبارت اول، میزان برجستگی گلدان بیشتر از میز است و در عبارت دوم، میز برجسته‌تر از گلدان است؛ این بدان مفهوم است که در مثال (الف)، «گلدان» تحول‌پذیر است و «میز» خاص‌گاه، ولی در عبارت (ب)، «میز» تحول‌پذیر است و «گلدان» خاص‌گاه. این تمایز در طرحواره‌های زیر نشان داده شده است:



(ب)



(الف)

شکل ۶

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در شکل (۶)، حروف اضافه «رو» و «زیر» یک رابطه، و گروه‌های اسمی «گلدان» و «میز» یک چیز را نامبرداری می‌کنند. با مقدمه‌ای که درباره‌ی دستور شناختی گفتیم، حال زمان آن فرا رسیده است که به بررسی دو پرسش مطرح‌شده در مورد ساخت‌های موصولی پردازیم. این دو پرسش در بخش ۴ مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۴ بحث و تحلیل

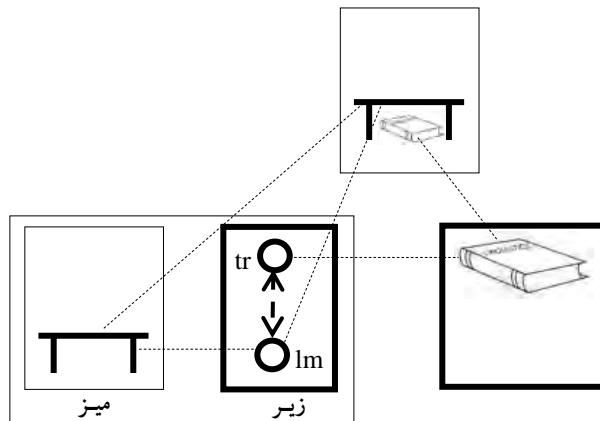
همان‌طور که در مقدمه گفته شد، اولین پرسش این پژوهش به چگونگی سازه‌بندی و به عبارتی، مفهوم‌سازی ساخت موصولی می‌پردازد. در این بخش به دنبال این واقعیت هستیم که کدام سازوکارهای شناختی در سازه‌بندی این ساخت‌ها دخیل‌اند.

۴-۱ تعیین‌کننده‌ی نما^۱ و گسترش^۲

تعیین‌کننده‌ی نما، در دستور شناختی، همان مفهوم سنتی هسته در زبان‌شناسی است. در یک ساختار ترکیبی، نظیر «پسر باهوش» نمای کل ساخت، «پسر» است و نه «باهوش»؛ یا در ساختار بزرگتری همچون «دوستِ پسرِ باهوش» نمای کل ساخت، «دوست» است و نه «پسر» یا «باهوش». همین مثال ساده نشان می‌دهد که یک ساختار ترکیبی معمولاً نمای یکی از ساختارهای مؤلفه‌ای را به ارث می‌برد. آن ساختار مؤلفه‌ای که نمای آن به ارث برده می‌شود، در اصطلاح‌شناسی دستور شناختی «تعیین‌کننده‌ی نما» نامیده می‌شود. در این چارچوب، تعیین‌کننده‌ی نما درون مستطیلی با خطوط پررنگ نشان داده می‌شود.

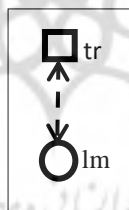
حال، به مثالی نظیر «کتابِ زیرِ میز» در شکل (۷) توجه کنید، حرف اضافه «زیر» یک رابطه ساده بین دو چیز را نامبرداری می‌کند که در آن و در فضایی مشخص «تحول‌پذیر» زیر «خاستگاه» قرار گرفته است. گروه اسمی و گروه حرف اضافه‌ای موجود در مثال، از طریق انطباقِ نمای گروه اسمی و خاستگاه حرف اضافه تلفیق شده‌اند. مربعی که با خطوط پررنگ کتاب را احاطه کرده است، نشان می‌دهد که «کتاب» تعیین‌کننده‌ی نمای کل ساخت است. در دستور شناختی، انطباق با خطوط نقطه‌چین نشان داده می‌شود.

1. profile determinant
2. elaboration



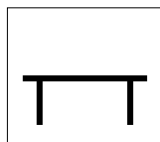
شکل ۷

مفهومی دیگر در دستور شناختی، گسترش نام دارد که با تعیین‌کننده نما بی‌ارتباط نیست. هرگاه از گسترش صحبت می‌کنیم، در واقع، با نوعی مقوله‌بندی^۱ مواجه هستیم. اجازه دهید با بررسی مثال آشنای «زیر میز» با این مفهوم آشنا شویم. این مثال، یک گروه حرف اضافه‌ای مشتمل بر حرف اضافه «زیر» و اسم «میز» است. در دستور شناختی، طرحواره حرف اضافه به شکل زیر است که در آن رابطه‌ای بین دو مشارک دیده می‌شود:



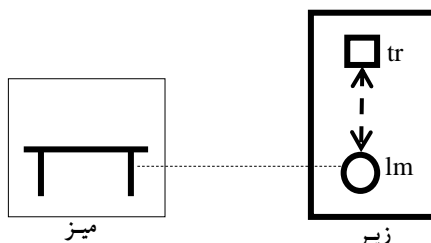
شکل ۸. طرحواره حرف اضافه

از طرف دیگر، گروه اسمی «میز» هم در این مثال وجود دارد که به صورت یک چیز (شکل ۹) نمابرداری می‌شود:



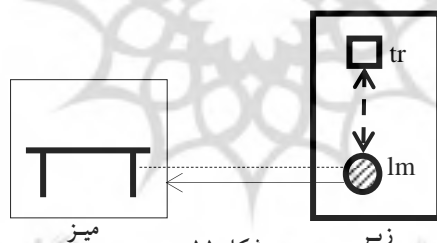
شکل ۹

رابطه انطباقی این دو در شکل (۱۰) به کمک خط نقطه‌چین نشان داده شده است:



شکل ۱۰

واضح است که در اینجا با یک ساختار ترکیبی روبرویم که در آن یکی از ساختارهای مؤلفه‌ای (زیر) زیرساختاری^۱ طرحواره‌ای دارد (خاستگاه) که ساختار مؤلفه‌ای دوم (میز) آن را با ویژگی‌های دقیق‌تر و با جزئیات بیشتر نشان می‌دهد. در چنین وضعیتی، اصطلاحاً گفته می‌شود زیرساختار طرحواره‌ای زیر به وسیله ساختار مؤلفه‌ای میز گسترش می‌یابد. علامتی که برای نشان دادن این رابطه به کار می‌رود، نشانه پیکان با خط ممتد (→) است. در شکل زیر به چگونگی بازنمایی دو رابطه انطباق و گسترش توجه کنید:



شکل ۱۱

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، رابطه انطباقی (خط نقطه‌چین) بین دو چیز است، این نشان می‌دهد که انطباق نوعی رابطه ارجاعی^۲ است: خاستگاه حرف اضافه و نمای گروه اسمی هر دو به هستار^۳ یکسانی اشاره دارند. در واقع، اینها دو بازنمایی از یک هستار واحد هستند.

اما به رابطه گسترش توجه کنید که با پیکان ممتد نشان داده شده است. این رابطه نوعی رابطه تشخیصی^۴ است. همان‌طور که می‌بینید، جهت پیکان از خاستگاه حرف اضافه به سوی مربع محاط بر «میز» است. این بدین معناست که هر آنچه اهل زبان از مفهوم میز می‌دانند و اصطلاحاً پایه مفهومی

1. substructure
2. referential
3. entity

4. characterization

نامیده می‌شود، در توصیف خاستگاه حرف اضافه مشارکت دارد. به عنصر طرحواره‌ای که به کمک ساختار مؤلفه‌ای دیگر گسترش می‌یابد، اصطلاحاً میدان گسترش^۱ می‌گویند. در دستور شناختی، میدان گسترش با هاشور نمایش داده می‌شود.

۲-۴ سازه‌بندی بندهای موصولی

در یک نگاه پیوستاری به انواع بندهای وابسته، در یک سوی پیوستار بندهای متممی قرار می‌گیرند که ماهیت بندی آنها کاملاً حفظ شده و بندهایی تمام‌عیار هستند. در جمله (۲-ب)، که برای سهولت در ارجاع دوباره در زیر تکرار شده است، یک بند تمام‌عیار زمان‌دار در جایگاه مفعولِ فعل «انتظارداشتن» به کار رفته است که به تنهایی می‌تواند به عنوان یک جمله مستقل باشد.

(۲) ب) انتظار داشتیم که [نتیجه خیلی بهتری بگیریم].

اگر بندهای زمان‌دار را سرنمون بند در نظر بگیریم، این پرسش پیش می‌آید که انواع بندها تا چه اندازه می‌توانند از این سرنمون تخطی کنند، ولی همچنان بند تلقی شوند؟ به اعتقاد لنگکر (۲۰۰۹) تخطی از بند سرنمون می‌تواند به دو طریق رخ دهد: (۱) عدم حضور (یا غیبت) عناصر بند؛ (۲) داشتن نمای غیرفرایندی^۲. دو جمله زیر را در نظر بگیرید و بندهای داخل قلاب را باهم مقایسه کنید:

(۶) الف) [دیروز بسته‌ای را پست کردم].

ب) بسته‌ای که [دیروز پست کردم] امروز رسیده است.

اگرچه فعل «پست کردن» در حالت عادی یک مفعول مستقیم می‌گیرد اما در جمله (۶-ب) هیچ مفعول بارزی در بند موصولی «دیروز پست کردم» دیده نمی‌شود. با این حال، قطعاً مفهوم‌ساز می‌داند که چیزی پست شده است و آن چیز «بسته» است. این واقعیتی است که دستورنویسان زایشی آن را با قائل شدن به یک مفعول ژرف‌ساختی که در اینجا و در سطح روساخت تظاهر ندارد، تبیین می‌کنند. به اعتقاد آنها، پس از حرکت این مفعول ژرف‌ساختی، ردی^۳ از آن برجای می‌ماند. این گروه از زبان‌شناسان به کمک گشتار حرکت چنین ساخت‌هایی را تبیین می‌کنند.

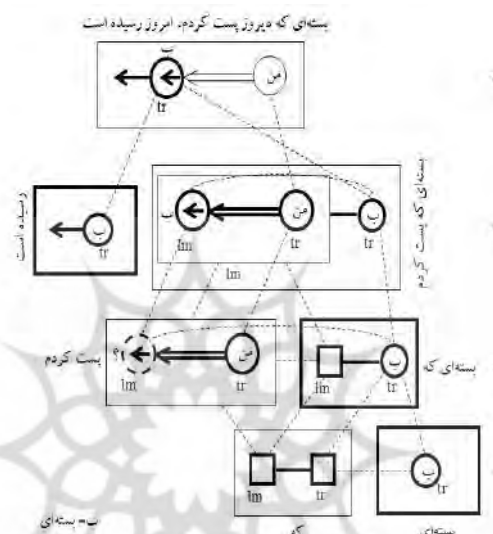
اما این واقعیت در دستور شناختی بر مبنای رابطه‌ها و انطباق بین عناصر یک ساخت تبیین می‌شود. به این ترتیب، نشان داده می‌شود که چگونه هریک از ساختارهای مؤلفه‌ای با ساختار ترکیبی همپوشانی دارد و در شکل‌گیری مفهوم ترکیبی دخیل است. به شکل (۱۲) و به ویژه به انطباق‌های افقی و عمودی که با خطوط نقطه‌چین نشان داده شده است، توجه کنید. با توجه به این واقعیت که در دستور شناختی، مقوله دستوری فعل به صورت یک رابطه فرایندی نامبرداری می‌شود، فعل «پست کردن» در مثال مورد

1. elaboration site (e-site)

2. non-processual

3. trace

نظر ما یک رابطه است، طبیعتاً این رابطه دو مشارکِ برجسته دارد: یک تحول‌پذیر و یک خاستگاه که در یک جمله تمام‌عیار به وسیله گروه‌های اسمی فاعل و مفعول رمزگذاری می‌شوند. شکل زیر طرحواره جمله مرکب «بسته‌ای که دیروز پست کردم، امروز رسیده است» را نشان می‌دهد. برای سهولت در ارجاع‌دهی، سطوح مختلف سازه‌بندی این جمله به ترتیب با شماره مشخص شده است:



شکل ۱۲

در جمله مورد نظر ما بند موصولی «(دیروز) پست کردم» ساختی را بازنمایی می‌کند که در آن فقط تحول‌پذیر (من) وجود دارد، و خاستگاه آن طرحواره‌ای است (به دلیل ماهیت طرحواره‌ای خاستگاه، در شکل آن را با دایره نقطه‌چین نشان داده‌ایم). علامت سؤال در کنار این شکل نشان می‌دهد که خاستگاه در این سطح نامشخص است. انطباقی افقی که در سطح ۲ نشان داده شده است، نمای «بسته» را با خاستگاه طرحواره‌ای «پست کردن» همسان می‌کند. به بیانی دیگر، بین این دو این‌همانی^۱ وجود دارد. همان‌طور که در شکل می‌بینید، در واقع محور از طریق انطباق با نمای گروه اسمی که نقش فاعل بند پایه را دارد، به راحتی تشخیص داده می‌شود.

نکته قابل توجه دیگر که در این شکل نیز نشان داده شده است، چگونگی مفهوم‌سازی حرف ربط در این انگاره است. می‌دانیم که در زبان فارسی همواره پس از اسمی که قرار است توصیف شود، حرف ربط «که» قرار می‌گیرد. این حرف ربط یک رابطه طرحواره‌ای را نمایان می‌کند: تحول‌پذیر و

1. identity

خاستگاه آن هردو طرحواره‌ای هستند. انطباق این رابطه را مشخص می‌کند: تحول‌پذیر این رابطه اسمی است که توصیف می‌شود (انطباق افقی در سطح ۱) و خاستگاه آن بر بند موصولی منطبق است (به خطوط افقی انطباق در سطح ۱ توجه کنید).

۳-۴ انواع وابستگی و چگونگی تبیین آن در دستور شناختی

یکی دیگر از پرسش‌هایی که در این پژوهش قصد پاسخگویی به آن را داریم، تبیین وابستگی بند موصولی در ساخت‌های موصولی است، این که دستور شناختی چگونه ماهیت وابسته این بندها را در برابر بند پایه نشان می‌دهد.

۱-۳-۴ خودایستایی مفهومی^۱ و وابستگی مفهومی^۲

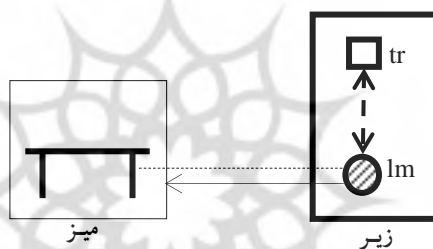
از مفاهیم مرتبط با گسترش دوگانه، می‌توان به خودایستایی مفهومی و وابستگی مفهومی اشاره کرد که در پژوهش‌های زبان‌شناسی اغلب با عناوین هسته و وابسته معرفی می‌شوند. این دوگانه نامتقارن نیز نشأت گرفته از توانایی شناختی ماست. در دنیای واقعی ما، برخی افراد یا چیزها وابسته به افراد یا چیزهای دیگری هستند و در عین حال، چیزها یا افرادی نیز وجود دارند که مستقل هستند. این واقعیت در نظام زبان نیز جاری و ساری است. واژه‌ها نسبت به همخوان‌ها خودایستا هستند. یک واژه به تنهایی می‌تواند یک هجای کامل یا واژه باشد، حرف تعریف a در زبان انگلیسی شاهدهی است بر این مدعا. اما بروز و ظهور همخوان‌ها به عنوان یک هجا، به وجود واژه وابسته است (البته به استثنای تعداد محدودی از همخوان‌ها که می‌توانند هجایی شوند). از سوی دیگر، ویژگی زیرزنجیری تکیه به کمک هجا بروز می‌یابد، یعنی تکیه وابسته به هجاست.

علاوه بر شواهدی از قطب واجی، در قطب معنایی نیز این خودایستایی و وابستگی دیده می‌شود. ما نمی‌توانیم فرایند «خوردن» را بدون قائل شدن به وجود کسی یا چیزی که می‌خورد و کسی یا چیزی که خورده می‌شود، مفهوم‌سازی کنیم. به عبارت دیگر، مفهوم‌سازی رابطه «خوردن» وابسته به دو چیز دیگر است. حال آنکه شیئی فیزیکی، نظیر «کتاب» یا «درخت»، بدون قائل شدن به چیز دیگری به راحتی مفهوم‌سازی می‌شود. از همین روست که مقوله اسم را مقوله‌ای خودایستا و قائم‌به‌ذات می‌دانیم و رابطه‌ها را وابسته به آن. این نگاه در نظام زبان را می‌توان بین زیرساخت‌های یک ساخت نیز مشاهده کرد.

پیش از این درباره عبارت زبانی «زیر میز» گفتیم که در این ساخت با تلفیق دو ساختار مؤلفه‌ای مواجهیم. حال سؤال این است که کدام یک از این دو ساختار وابسته به دیگری است؟ اجازه دهید کمی

از فضای نظریه فاصله بگیریم و این پرسش را بدون توجه به مفاهیم نظری پاسخ دهیم. وقتی خواننده یا شنونده عبارت «زیر میز» را می‌بیند یا می‌شنود، منتظر است تا نویسنده یا گوینده بگوید «زیر چه چیزی». گویی معنای «زیر» به خودی خود کامل نیست و وابسته به عبارت زبانی دیگری است تا کامل شود؛ در مثال ما این عبارت «میز» است. بنابراین، در این مثال «زیر» وابسته است و «میز» خودایستاست. لنگکر (۱۹۸۷: ۳۰۰) در چارچوب دستور شناختی وابستگی را این‌گونه تعریف می‌کند: (۱) «یک ساختار [که آن را «و» می‌نامیم] وابسته به ساختار دیگری است [که آن را «خ» می‌نامیم] اگر «خ» زیرساختار برجسته‌ای در «و» را گسترش دهد»^۱.

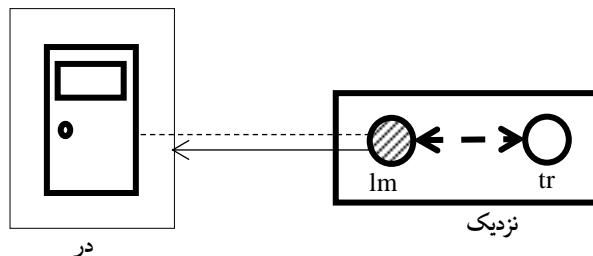
این تعریف ماهیتی نسبی دارد چراکه بر مبنای دو مفهوم نسبی (برجستگی و گسترش) بیان شده است. با توجه به این تعریف، حال مثال «زیر میز» را در قالب نظریه مجدداً بررسی می‌کنیم:



شکل ۱۳

همان‌طور که در طرحواره فوق مشخص است خاستگاه طرحواره «زیر» زیرساختاری است که منطبق با نمای «میز» است. علاوه بر این، این زیرساختار برجسته است (دوگانه تحول‌پذیر و خاستگاه را به‌خاطر آورد). پس، یک زیرساختار طرحواره‌ای برجسته توسط یک ساختار مؤلفه‌ای دیگر «میز» گسترش می‌یابد. بنابراین، با توجه به آنچه در تعریف (۱) آمده است، در این مثال، «زیر» وابسته مفهومی است و «میز» خودایستای مفهومی.

به مثال دیگری توجه کنید تا مفهوم نسبی بودن این دوگانه را بهتر دریابیم. عبارت زبانی «نزدیک در» را در نظر بگیرید. با توجه به آنچه در مثال قبل گفتیم، زیرساختار برجسته‌ای در طرحواره «نزدیک» وجود دارد که ساختار مؤلفه‌ای «در» آن را گسترش می‌دهد. در نتیجه، در این مثال، «نزدیک» وابسته است و «در» خودایستاست.



شکل ۱۴

جان کلام اینکه، دوگانه خودایستایی و وابستگی مفاهیمی کاملاً وابسته به ساختواره گسترش هستند؛ تا آنجا که می‌توان گفت در ارتباط موجود بین دو ساختار مؤلفه‌ای، آن ساختاری که گسترش می‌یابد، مفهوماً خودایستاست و آن ساختاری که گسترش داده می‌شود و اصطلاحاً میدان گسترش نامیده می‌شود، مفهوماً وابسته است.

۲-۳-۴ متمم و توصیف‌کننده

حال که تمایز دوگانه خودایستایی و وابستگی را در انگاره دستور شناختی دریافتیم، زمان آن فرا رسیده است که به بررسی مفاهیم دستوری متمم و توصیف‌کننده پردازیم. علاقه‌مندان به مطالعات دستوری می‌دانند که در دستور زبان همواره از این دو اصطلاح به‌عنوان وابسته‌های دستوری نام برده شده است. اصطلاح «وابسته» در مطالعات زبان‌شناختی در نظریه‌های انتخاب‌بنیان ریشه دارد. مثلاً در یک گروه حرف اضافه‌ای، وجود حرف اضافه، مستلزم وجود یک گروه اسمی در نقش مفعول حرف اضافه است. به‌عبارت دیگر، حرف اضافه گروه اسمی را انتخاب یا مقوله‌بندی می‌کند. این اطلاعات در واژگان اهل زبان ذخیره شده است. قالب زیر مقوله‌ای حرف اضافه «به» در زبان فارسی را می‌توان به‌صورت زیر نشان داد:

به: حرف اضافه [_ گروه اسمی]

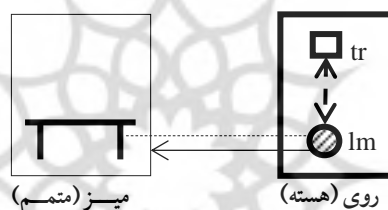
این نشان می‌دهد که اولاً «به» عضوی از مقوله حرف اضافه است، و در یک بافت نحوی پیش از یک گروه اسمی واقع می‌شود (ایوانز^۲ و گرین^۳، ۲۰۰۶: ۵۸۷). در چنین نگاهی به رابطه دو مقوله توصیف‌کننده و متمم با هسته (تعیین‌کننده نما)، هردوی اینها وابسته تلقی می‌شوند: متمم توسط هسته انتخاب می‌شود، و توصیف‌کننده به‌طور اختیاری به هسته افزوده می‌شود تا در مورد آن اطلاعات اضافی بدهد.

اما، متمم و توصیف‌کننده در دستور شناختی تعریفی معنابنیاد و مبتنی بر هم‌گذاری‌های نمادین

دارند. از این گذشته، نگاه لنگکر (۱۹۸۷، ۲۰۰۲، ۲۰۰۸، ۲۰۱۳) به مفهوم وابستگی، متفاوت از آن چیزی است که پیش از این در انگاره‌های دستوری، به ویژه انگاره‌های غالب در زبان‌شناسی امروز، دیده‌ایم. متمم و توصیف‌کننده، هردو، ساختارهایی مؤلفه‌ای هستند که نقش آنها در ارتباط با تعیین‌کننده نما (هسته) مشخص می‌شود. پس، در اینجا شاهد دو رابطه هستیم: (۱) هسته - متمم؛ (۲) هسته - توصیف‌کننده. بین هریک از این دو جفت، یک رابطه گسترشی وجود دارد اما آنچه سبب می‌شود در یک رابطه عنصری را متمم یا توصیف‌کننده بنامیم، جهت گسترش است. برای یافتن هریک از این نقش‌ها در یک رابطه، ابتدا ضروری است تعیین‌کننده نما (هسته) را مشخص کنیم و سپس به جهت گسترش توجه نماییم. در دستور شناختی، متمم به صورت زیر تعریف می‌شود:

(۲) «متمم ساختاری مؤلفه‌ای است که زیرساختار برجسته‌ای از هسته را گسترش می‌دهد».

گروه حرف اضافه‌ای «روی میز» را در نظر بگیرید. طحواة آن به شکل زیر است:



شکل ۱۵

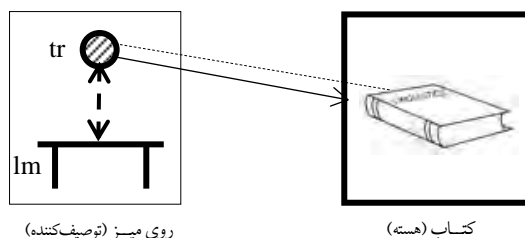
با توجه به تعریف بالا و آنچه در طحواة می‌بینیم، در این مثال «میز» متمم است، چراکه «روی» تعیین‌کننده ناماست و زیرساختار برجسته‌ای (خاستگاه) دارد که به وسیله «میز» گسترش داده می‌شود. بنابراین، «میز» خودایستاست و «روی» وابسته است.

اما، قضیه در توصیف‌کننده متفاوت است که این هم نشأت گرفته از جهت گسترش است.

(۳) «توصیف‌کننده ساختاری مؤلفه‌ای است که خود زیرساختار برجسته‌ای دارد که هسته آن را

گسترش می‌دهد».

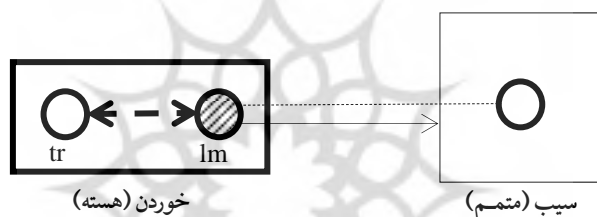
به گروه اسمی «کتاب روی میز» توجه کنید. طحواة آن در شکل (۱۶) رسم شده است.



شکل ۱۶

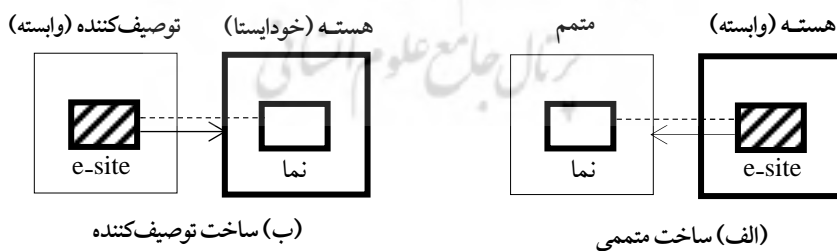
در اینجا نیز ابتدا تعیین‌کننده نما را پیدا کنید. در این مثال، «کتاب» تعیین‌کننده نماست. با توجه به تعریف (۳) و با دقت در جهت گسترش، در طرحواره فوق «روی میز» توصیف‌کننده است زیرا زیرساختار برجسته‌ای (تحول‌پذیر) دارد که توسط تعیین‌کننده نما (هسته) گسترش یافته است. با این وصف و با توجه به آنچه پیش از این در مورد خودایستایی مفهومی و وابستگی مفهومی گفتیم، توصیف‌کننده وابسته است.

به‌عنوان مثالی دیگر، در این قسمت این رابطه را در یک جمله بررسی می‌کنیم. در جمله «سینا سیب را خورد»، گروه اسمی «سیب» متمم است که در نمودار درختی در جایگاه خواهر هسته قرار می‌گیرد. به طرحواره آن در شکل زیر توجه کنید. با توجه به آنچه در تعریف (۲) برای متمم آمده است، متمم (سیب) زیرساختار برجسته‌ای از هسته (Im) را گسترش داده است:



شکل ۱۷

در پایان این قسمت، دو رابطه «هسته - متمم» و «هسته - توصیف‌کننده» را در چارچوب دستور شناختی در قالب شکل زیر خلاصه می‌کنیم، همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، تفاوت این دو در جهت گسترش است:

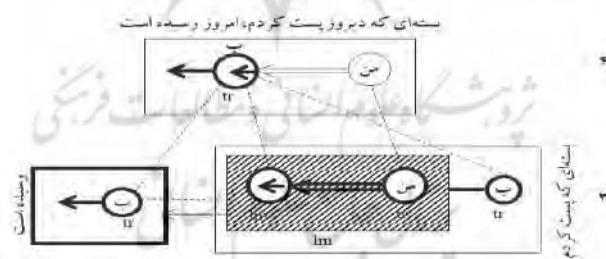


شکل ۱۸. برگرفته از لنگر (۲۰۱۳: ۲۰۳)

۳-۳-۴ وابستگی در بندهای موصولی

اگرچه اصطلاح بند وابسته اصطلاحی جاافتاده و مرسوم، هم در دستور سنتی و هم مطالعات نوین زبان‌شناسی، است اما معمولاً توافقی جمععی در مورد آن وجود ندارد؛ این وابستگی واقعاً به چه معناست؟ چه چیزی سبب می‌شود که بگوییم یک بند وابسته است؟ آیا چیزی وجود دارد که در همه این بندها مشترک باشد و سبب تمایز آنها از بند پایه شود؟ دستور شناختی معتقد است که قطعاً سازوکاری هست و آن تمایز در نمابرداری و جهت گسترش است.

مجدداً به سطح ۱ در شکل (۱۲) توجه کنید. در این سطح «بسته» با خطوط برجسته و پررنگ نشان داده شده است. این موضوع نشان می‌دهد که «بسته» در اینجا تعیین‌کننده نماند؛ ساختار ترکیبی که در سطح ۲ از هم‌نشینی دو ساختار مؤلفه‌ای سطح ۱ حاصل شده است درباره «بسته» است و نه فرایند «پست کردن». آنچه در سطح سوم از تلفیق ساختارهای مؤلفه‌ای سطح ۲ حاصل شده است گروه اسمی غیر ساده «بسته‌ای که پست کردم» است که در سطح ۴ تحول‌پذیر «رسیدن» است. بنابراین، در ساختار «بسته» بالاترین سطح دو نقش دارد: هم مشارک «رسیدن» است و هم مشارک «پست کردن». با دقت به سطح سوم، ملاحظه می‌کنیم که بند پایه تعیین‌کننده نماند، بندی که نمای کل جمله مرکب را تعیین می‌کند و به عبارتی دیگر، ساخت موصولی نمای آن را به ارث می‌برد. با این وصف، بند پایه خودیستاست که زیرساختار برجسته‌ای را در سازه وابسته گسترش می‌دهد (ر. ک. تعریف (۱)). اجازه دهید برای روشن شدن موضوع و پرهیز از پیچیدگی شکل در اینجا فقط دو سطح ۳ و ۴ از شکل (۱۲) را بیاوریم:

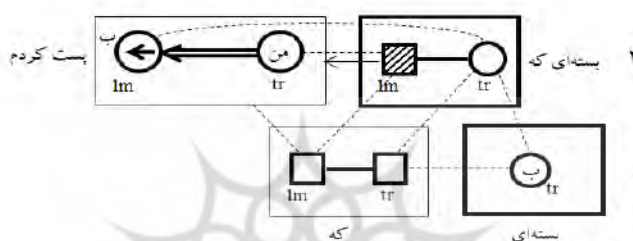


شکل ۱۹

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در سطح ۳ دو ساختار مؤلفه‌ای وجود دارد که یکی از آنها تعیین‌کننده نما یا همان بند پایه است، این ساختار با مستطیل پررنگ نشان داده شده است. ساختار سمت راست، عبارت «بسته‌ای که پست کردم» است. این ساختار زیرساختار برجسته‌ای دارد که توسط بند پایه (تعیین‌کننده نما/هسته) گسترش یافته است. از همین روست که «بسته‌ای که پست کردم» میدان

گسترش است و در شکل با هاشور نشان داده شده است. بنابراین، با توجه به ساختواره گسترش و نیز جهت گسترش، ماهیت بند پیرو به‌عنوان «توصیف‌کننده» تبیین می‌شود. بنابراین، یکی از انواع وابستگی‌های موجود در ساخت موصولی، وابستگی بین بند پایه و پیرو است که با توجه به سازوکار دستور شناختی از نوع «هسته-توصیف‌کننده» است.

حال، در این قسمت به رابطه وابستگی دیگری اشاره می‌کنیم که بین اسم هسته و بند موصولی برقرار است. کدام یک از این دو وابسته دیگری است؟ برای پاسخ به این پرسش در این قسمت نیز تنها دو سطح ۱ و ۲ شکل (۱۲) آمده است:



شکل ۲۰

همان‌گونه که پیداست، در سطح ۲ دو ساختار مؤلفه‌ای وجود دارد که در آن ساختار سمت راست تعیین‌کننده‌نماست. این ساختار زیرساختار برجسته‌ای (خاستگاه) دارد که طرحواره‌ای است و توسط ساختار سمت چپ گسترش می‌یابد. پس، با توجه به تعریف (۲)، در اینجا با یک رابطه هسته-متمم روبرویم. یعنی «بسته‌ای که» هسته اسمی است و بند موصولی «پست‌کردم» متمم است. این سازه متممی، همان سازه CP در دستور زایشی است که در نمودارهای درختی در جایگاه خواهر هسته قرار می‌گیرد. اما تفاوت بارزی که در اینجا نسبت به انگاره صورت‌گرایان دیده می‌شود، آن است که در دستور شناختی، در رابطه هسته-متمم، هسته وابسته است و متمم خودایستاست (نک. شکل ۱۸).

۵ نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به چگونگی مفهوم‌سازی و نیز تبیین ماهیت وابسته‌بندهای موصولی در زبان فارسی پرداخته شد. از میان عوامل مؤثر در شکل‌گیری یک ساخت، دو عامل انطباق و نمابرداری نقش بسزایی در مفهوم‌سازی ساخت موصولی دارند. با توجه به اینکه در بند موصولی، معمولاً مشارکی طرحواره‌ای وجود دارد، ماهیت این مشارک به‌طور غیرمستقیم در سطحی بالاتر به‌کمک انطباق آن با گروه اسمی ناهمپایه به‌دست می‌آید. ماهیت وابسته بند موصولی به‌کمک نمابرداری و جهت گسترش در این ساخت مشخص می‌شود. بند پایه تعیین‌کننده‌نما در این ساخت است که خود زیرساختاری از بند موصولی را

گسترش می‌دهد. رابطه بین بند پایه و پیرو در این ساخت از نوع «هسته - توصیف‌کننده» است، که در آن بند پایه هسته و بند پیرو توصیف‌کننده است. رابطه دیگری نیز در این ساخت وجود دارد و آن رابطه «هسته - متمم» است. این رابطه بین گروه اسمی و بند موصولی توصیف‌کننده آن است. گروه اسمی در این رابطه هسته است که خود زیرساختاری دارد که توسط بند موصولی گسترش می‌یابد. در نتیجه، در این رابطه بند موصولی متمم و خودایستاست.

منابع

- آزموده، حسن و محمد عموزاده (۱۳۹۶). «فرآیند عضوگیری و بندهای موصولی در زبان فارسی». جستارهای زبانی. س ۸، ش ۴ (پیاپی ۳۹)، ۲۳۹-۲۶۳.
- البرزی ورکی، پرویز (۱۳۷۹). «بررسی مقایسه‌ای جملات موصولی در زبان‌های آلمانی و فارسی». پژوهش‌های زبان‌های خارجی. ش ۹، ۵۸-۷۶.
- بهرامی، کاوه (۱۳۹۳). «بررسی رده‌شناختی راهبردهای بند موصولی در زبان فارسی و آلمانی». پژوهش‌های زبان‌شناختی. س ۳، ش ۱، ۶۱-۷۶.
- حقیقین، فریده و هما اسدی (۱۳۹۴). «بررسی ساخت بند موصولی زبان فارسی بر مبنای نظریه نقش و ارجاع». پژوهش‌های زبانی. س ۲، ش ۵، ۲۱-۴۱.
- خرمایی، علیرضا (۱۳۷۳). نکاتی در مورد بندهای موصولی در زبان فارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- راسخ مهند، محمد و همکاران (۱۳۹۱). «تبیین نقش خروج بند موصولی در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی. س ۴، ش ۱، ۲۱-۴۰.
- شفایی، احمد (۱۳۶۳). مبانی علمی دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات نوین.
- صفوی، کورش (۱۳۷۱). «ویژگی‌های بند موصولی زبان فارسی». مجموعه مقالات دومین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی. انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- عرب‌نژاد، احمد (۱۳۷۹). ساخت بندهای موصولی در زبان فارسی براساس نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.
- غلامعلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۰) [۱۳۷۴]. ساخت زبان فارسی. تهران: انتشارات احیاء کتاب.
- محمودی، سولماز (۱۳۹۲). «ساخت نحوی بدل و بند موصولی توضیحی در زبان فارسی». زبان و زبان‌شناسی. س ۹، ش ۱۸، ۱۲۹-۱۵۸.
- محمودی، سولماز (۱۳۹۴). بررسی نحوی بندهای موصولی و متممی در زبان فارسی: فرآیند حرکت بند. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی. تهران: سمت.

Evans, V., & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

- Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol. I, Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (1991). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol. II, Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, R. W. (2002). *Concept, Image, and Symbol: The Cognitive Basis of Grammar* (2nd ed.), Berlin: Mouton de Gruyter.
- Langacker, R. W. (2008). *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Langacker, R. W. (2009). *Investigations in Cognitive Grammar*. Berlin: Walter de Gruyter GmbH & Co. KG.
- Langacker, R. W. (2013). *Essentials of Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Talmy, L. (1983). "How Language Structures Space", In Herbert Pick and Linda Acredolo, (Eds.), *Spatial Orientation: Theory, Research, and Application*. New York: Plenum Press, pp. 225-282.
- Talmy, L. (1988). "The relation of grammar to cognition". *Topics in cognitive linguistics*. B. Rudzka-Ostyn, (ed.), Amsterdam: John Benjamins, 165–205.
- Talmy, Leonard (2000). *Toward a Cognitive Semantics*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Ungerer, F., & H. J. Schmid (1993). *An Introduction to Cognitive Linguistics*. USA: Addison Wesley Publishing Company.